

تربیت برای صلح (*)

«نوشته‌ی هربرت زادزیل (**) - ترجمه‌ی حسن حکمیون (***)»

هستند توضیحی برای پدیده‌ی تجاوز ارائه دهند.

منشأ خشونت:

در منشأ رفتار خشونت‌آمیز انسانی دو نظریه وجود دارد:

یکی از این نظریه‌ها توسط نژادشناسان تطبیقی از جمله کنراد Konrad و لورنز Lorenz ارائه شده است. اینان خشونت را همانند غذا و میل جنسی، ذاتی Innate می‌دانند و می‌گویند این‌گونه رفتارها توسط انگیزه‌های اولیه شرطی می‌شوند و با محرک‌های خاصی آزاد می‌گردند. براساس این نظریه نمی‌توان مانع رفتارهای تهاجمی انسان‌ها شد. تنها می‌توان پتانسیل انگیزه‌های تهاجمی را به سمت رفتارهای کم‌زیان‌تر مثل رقابت‌های ورزشی هدایت کرد.

نظریه‌ی دیگر توسط متخصصان رفتارگرا از قبیل دولارد Dollard و سیرز Sears و دیگران ارائه شده است. اینان بیان می‌دارند تهاجم و پرخاش نتیجه‌ی ناکامی است یا دقیق‌تر گفته شود؛ وقوع رفتار تهاجمی همیشه به معنی ناکامی است. به‌طور معکوس که به این قضیه نگاه کنیم، می‌بینیم ناکامی منجر به نوعی از تهاجم خواهد شد. هنگامی که فردی گرفتار شود، یا مصدوم گردد یا مانعی سر راه یکی از اهدافش ببیند؛ آثار ناکامی در او ظاهر می‌شود و به شکل خشونت یا انزجار یا خصومت یا

تربیت برای صلح یعنی آموزش در جهت حالتی از ارتباطات انسانی که حتی‌الامکان خالی از برخورد، تجاوز و خشونت باشد.

به‌گفته‌ی سنت پیر (Sant-pier) مطالعه‌ی تاریخ نشان می‌دهد که نیاکان ما به یک زنجیره‌ی طولانی از تربیت برای صلح نظر داشته‌اند^(۱). فی‌المثل بنتهام Bentham طرحی برای یک صلح جهانی و دایمی ارائه داده است^(۲).

کانت Kant «صلح پایدار»^(۳) را نگاشت و کمینیوس Comenius هم احتمالاً تحت تأثیر سی سال جنگ و دربه‌دوری که از سرزمین مادریش موریوان به هلند رانده شد، به‌طور مرتب مشتاقانه بیانات شیوایی برای صلح ارائه داد و در گفتگوی صلح بین بریتانیا و هلند به سال ۱۶۶۴ شرایط دستیابی به یک صلح پایدار را با جزئیات کامل تشریح کرد و طرح دادگاه صلح «Plan for a peace court» و مجلس سنای جهان صلح «World senate to saleguard» را برای تضمین آن ارائه نمود، به‌علاوه آموزش‌های او را می‌توان تربیت برای صلح به‌شمار آورد. طبق اظهار خودش «تربیت باید انسان را در جهت قرار دادن زندگی اجتماعی در یک نظم مناسب هدایت کند و او را در جهت درک نظام خلقت به‌عنوان نظم صلح راهنمایی نماید»^(۴).

به‌دلیل رنج بی‌اندازه و هزینه‌های سنگین منازعات بین‌المللی - حتی در جنگ‌های سنتی - امروزه توافق فراگیر برای پیشگیری از جنگ‌های خانمانسور وجود دارد^(۴). هم‌چنین شرایط خالی از برخورد با تأکید زیاد از طرف اکثریت قاطع ملل عالم آرزو شده است و همگی ابراز آمادگی کرده‌اند که بیش از همه‌ی اهدافشان این مهم را اولویت دهند.

گرچه در مورد نیاز انسان به تربیت برای صلح تردیدی نیست ولی در مورد عملی شدن آن شبهه‌ها بسیار است. برای مقابله با این تردیدها این استقلال ارائه شده است که تحقیقات علمی کاملاً قادر

(*) این مقاله تلخیص و ترجمه‌ی مقاله‌ی Education for Peace می‌باشد که در مجله‌ی Education به چاپ رسیده است و جناب آقای محمد جهان‌دیده در برگردانی آن مترجم را یاری نموده‌اند.

(**) Herbert Zadyzil نظریه‌پرداز تعلیم و تربیت غربی

(***) عضو هیأت علمی دانشگاه آزاد خوراسکان

- 1- Project pour la paix perpetulle
- 2- Plan for a universal and perpetual peace
- 3- on Everlasting Peace

۴- جز جنگ افروزی‌های کشورهای قلیلی مانند آمریکا، اسرائیل (مترجمین)



آموزه

شماره ۱۵

پاییز

۱۳۸۱



دلخوری بروز می‌دهد. شخص ناکام شده به ناپود کردن، ایجاد خسارت، ضرب، شتم، سوء استفاده، تهمت، تحقیر، اهانت و ارباب متوسل می‌شود. چیزی که ارتباط بین ناکامی و تهاجم را به تصویر می‌کشد هر روز در قلمرو تعلیم و تربیت اتفاق می‌افتد^(۱).

ممکن است هدف پرخاشگری تغییر کند. مثل کودکی که والدینش مانع بازی‌اش شده‌اند و او به یک صندلی حمله کرده است. حتی ممکن است به خودش حمله کند و این زمانی رخ می‌دهد که علت ناکامی را در خودش بیابد. از همین‌گونه است دانش‌آموزی که بر اثر سهل‌انگاری مردود شده و به خودش دشنام می‌دهد، یا خودش را در اطاقی حبس می‌کند، یا به خودکشی دست می‌زند. این‌گونه موارد تغییر هدف را **hange of object** دانشمندان به انتقال تهاجم **shifted** مربوط می‌کنند. فرد تنبیه شده یا کسی که احتمال تنبیه شدن خود را دارد، سعی می‌کند اعمال خشونت‌آمیز خود را کنترل کند.

دقت در محتوای اساسی نظریه‌ی دوم معلوم می‌دارد که این نظریه بر این باور است که رفتار پرخاشگری، ناشی از یک انگیزه‌ی طبیعی درونی انسان نبوده بلکه واکنش در مقابل ناکامی است. طبق این نظریه پرخاشگری آموخته شدنی **Learned** است. از آن‌جا که خودداری در مقابل ناکامی‌ها و امیال ناممکن است، تربیت باید به مردم آموزش دهد که ناکامی‌ها را تحمل کنند. نه این‌که از هر تجربه ناکام کننده جلوگیری به عمل آورد. زیرا هنگامی که از تأمین آرزوهای افراد جلوگیری می‌شود، آنان در جستجوی راه‌هایی برای حذف موانع برمی‌خیزند و یا یاد می‌گیرند که چگونه ناکامی را تحمل کنند و نیز این نظریه، مربی را به جستجوی علل پرخاشگری شاگردانش هدایت می‌کند و تا حد امکان برای مخالفت با "رفتار خشونت‌آمیز" به آنان کمک نماید. اخیراً وظیفه‌ای در مفهوم مدرن یا تجدیدنظر شده تعلیم و تربیت انعکاس یافته است که «از فشار درسی از دانش‌آموزان و تربیت درست متناسب با فرهنگ مدرسه» حمایت می‌کند.

امید به توفیق

همان‌طور که گفته شد در مورد سر منشأ و علل پرخاشگری انسان با دو نظریه‌ی مواجهیم و در نتیجه دو مفهوم تربیتی متفاوت پیش رو داریم که نباید تضاد بین آن دو، بیش از حد برای ما مهم

تلقی شود. بدون تردید مخالفت با بروز یک میل، ممکن است رفتار پرخاشگرانه را چه منشأ آن ذاتی یا اکتسابی باشد، در فردی تشدید کند و لذا اقدام به تغییر پرخاشگری به شکل بدون زیان (اجتماعی)، کار مطلوبی است. بنابراین رویکردهای هر دو نظریه از لحاظ ایجاد رفتار مطلوب سودمند است.

نباید از یک سؤال صرف‌نظر کنیم و آن این که آیا نظریه‌های ارائه شده می‌توانند برای تمامی شکل‌های پرخاشگری انسان (فردی، گروهی و دولتی) توضیحاتی ارائه دهند؟ پاسخ این سؤال منفی است. زیرا اگر چه افراد عاملان شیوع و هدایت جنگ‌اند ولی آنان تمامی اوقات براساس پرخاشگری شخصی دست به کار نمی‌شوند، بلکه به‌عنوان مأموران دولت‌ها و افراد مافوق اقدام می‌کنند و به دنبال تحقق منافع مافوق و دولت‌هایشان هستند. پس غیر ممکن است که جنگ را فقط «عقد پیچیده فروش فردی» **Cumulative phenomenon of individual aggression** تعریف کنیم.

«برای مثال: شیوع جنگ جهانی اول را نه صرفاً باید فروش فردی تک‌تک حکام و دولت‌مردان تلقی کرد و نه صرفاً باید طغیان نگرش خصمانه‌ی آلمانی‌ها بر علیه فرانسوی‌ها تعبیر نمود و نه علتش را صرفاً یورش اتریش بر صرب‌ها و ایتالیایی‌ها دانست، بلکه باید ناشی از برخورد منافع اقتصادی و قدرتی تمامی دولت‌های درگیر جنگ به حساب آورد. لذا اگر چه شیوع جنگ‌های بین‌الملل را نمی‌توان به «عقد‌های پیچیده فروش فردی تعبیر کرد، لذا گشودن آن عقد‌ها نیز از طریق تربیت افراد برای صلح پایدار، هم‌چنان بسیار نامتناسب و مشکوک به نظر می‌رسد» (Dietersenghaass) و هم‌چنین است تعارض‌های سیاسی و اجتماعی بین احزاب، اتحادیه‌ها، کارفرمایان و کارگران و غیره که این‌گونه برخوردها هم بر اثر تضاد منافع پدید می‌آید. غالب برخوردهای بین فردی نیز تنها به این دلیل بروز می‌کند که عاملان اجرای خواسته‌های مؤسساتی هستند که توسط احزاب و اتحادیه‌ها و کارفرمایان منصوب شده‌اند. مثلاً بارها معلم به دلیل نقشی که مدرسه بر عهده‌اش قرار داده (به‌عنوان یک فرد) شاگردانش را دچار محرومیت می‌سازد و عواطف پرخاشگری آن‌ها

۱- بارها شده که معلم شاگردی را به علت عدم توجه یا بازی‌گوشی در کلاس یا عدم انجام تکالیف، سرزنش کرده یا از کلاس اخراج نموده است. (مترجمین)

را برمی‌انگیزد.

به‌همین سبب یک نفر مافوق در اجزای وظایفش در چهارچوب تجارب و مدیریت و غیره بارها و بارها با پرسنل تحت امرش وارد روابطی می‌شود که مملو از برخورد است. اما نه منحصرأ بر مبنای تمایلات انفرادی بلکه براساس خواست‌های گروهی. این‌گونه برخوردهای درون گروهی به‌وسیله‌ی اعمال «قدرت ساختاری» structural power شرطی می‌شوند (Johan Galtung). بنابراین باید از قلمرو پرخاشگری درون شخصی inter - personal aggression متمایز گردند.

تربیت برای ایجاد صلح در انواع منازعات

چهار نوع نزاع وجود دارد.

- ۱- نزاع‌های بین‌المللی که از طریق فشارهای سیاسی یا نیروی نظامی پدید می‌آیند.
- ۲- نزاع‌های حزبی که نهادهای اجتماعی یا نمایندگان آن‌ها در مقابل هم قرار می‌گیرند.
- ۳- نزاع‌های بین فردی که بر طبق سرمنشأشان متفاوتند.
- ۴- نزاع‌های درونی که هرکس با خودش می‌ستیزد.

۱- نزاع‌های بین‌المللی International Conflicts

ملت‌ها با استفاده از نیروی نظامی یا سیاسی و بعضی مواقع از طریق فشارهای اقتصادی معارضه می‌کنند. در وهله‌ی اول علم می‌تواند با شناخت ساختار قدرت‌های موجود و استراتژی‌های روز و پتانسیل‌های تسلیحاتی از طریق یافتن علل اصطکاک‌های بین‌المللی پیش‌فرض‌هایی برای کنترل برخوردها ارائه نماید. علم می‌تواند وظیفه‌ی صلح‌پژوهی Peace research را عهده‌دار شود. پژوهش‌ناگزیر است که مسابقات تسلیحاتی بین‌المللی را مطالعه کند و حتی این سیاست‌ها را نقد نمایند. سیاست بازارهای جهانی و نوسانات بازار را که توسط صاحبان مشاغل طراحی می‌شوند و هم‌چنین وابستگی‌های ارزی را مورد مطالعه قرار دهد. صلح‌پژوهندگان باید روند تصمیم‌گیری مؤسسات اقتصادی را در جهت شناخت عوامل بنیادی گسترش صلح، به‌مورد تحلیل گذارند. با عنایت به تمام مشکلات «صلح‌پژوهی» نمی‌توان وابستگی صلح‌پژوهی به‌مفروضات ایدئولوژیکی هنجار را مورد اغماض قرار

داد. دیتر سنگهااس Dieter Senghaas جنگ را به‌عنوان ابزاری برای حل اصطکاک‌های بین‌المللی محکوم می‌کند. در تاریخ معاصر این عقیده بارها و بارها اظهار شده است که در اصطکاک‌های بین یک دولت با دولت دیگر و تمایل دولتی برای توسل به‌نیروی نظامی، بستگی به‌ساختار اجتماعی یا سیاسی‌اش دارد. به‌طور مثال این نظریه ارائه شده که «تجاوزات بین‌المللی معمولاً توسط حکومت‌های دیکتاتوری آغاز گردیده است.» و دولت‌های دموکراتیک فقط در دفاع از خود در هنگام تجاوزات نظامی متوسل به‌نیروی نظامی شده‌اند، سخن نادرستی است. تاریخ معاصر به‌طور روشن ثابت کرده است که حتی دولت‌های دموکراتیک یا سوسیالیستیک هم از تلاش برای تحمیل اراده خود بر ملل دیگر به‌منظور جذب منافع اقتصادی یا قدرت سیاسی خود اجتناب نکرده‌اند. بنابراین شکل حکومت دموکراتیک یا سوسیالیستیک به‌هیچ‌مانع به‌کارگیری روش استثمار توسط دولتی یا مؤسسات قوی دولتی نخواهد گردید و حتی مانع گسترش برخورد قهرآمیز بین دولت‌ها و شهروندان نخواهد شد.

چگونگی استقرار صلح جهانی: صلح در بین ملل زمانی برقرار می‌شود که یک‌یک کشورها امکان استفاده از زور در مقابل یکدیگر را کنار بگذارند. کشورهای غالب گرچه (تا حدودی) قادرند با توسل به‌زور مانع بروز شورش در حوزه‌ی تحت سلطه‌ی خود بشوند، ولی خشونت را در بین مردم تحت ستم مشتعل می‌کنند و اشتیاق برای آزادی را در آنان برمی‌انگیزند.

برای دوام کشورهایی که وضعیت ایالتی دارند، باید تمام تمهیدات صورت گیرد تا ادعای انحصاری و توسل به‌زور بر علیه یکدیگر را کنار بگذارند و تمام محاسبات برای مخالفت از هرگونه برخورد، صورت پذیرد.

آموزش برای ایجاد رفتار صلح‌آمیز: به‌منظور ایجاد شرایط صلح‌آمیز باید فعالیت صلح‌پژوهی در سطح بین‌المللی صورت پذیرد و نتایج آن بین ملل عالم منتشر گردد. در یک جامعه‌ی دموکراتیک آموزش برای صلح باید بخشی از تربیت سیاسی هر فرد نوبالغ و بالغ را تشکیل دهد تا از طریق کنترل نیروی یک یک شهروندان اهداف سیاسی تحت نظارت و کنترل قرار گیرد.

امکان دارد برخورد قدرت‌های سیاسی یا اقتصادی، عواطف پرخاشگرانه مانند رنجش‌ها، نفرت‌ها و انتقام‌گیری‌ها را برانگیزاند.

چنین عواطفی برافراد تحمیل شده و عامل پیدایش و افزایش برخوردها می‌شود و به این دلیل به کار می‌رود که سیاستمداران و دولتمردان، با استفاده از روش اعمال نفوذ روی عقیده‌ی عمومی رفتارهای خصمانه را علیه ملت و کشورها پیش‌داوری می‌کنند و به صورت کلیشه‌ای بر آن‌ها اصطلاحات حیوان کثیف و خائن، موجود درنده‌خو را برجسب می‌زنند. بنابراین تربیتی که هدفش حفظ صلح جهانی باشد باید به‌عنوان آخرین و نه کمترین اقدام، تلاش نماید که با حسن‌هم‌نشینی ملل مختلف، ریشه‌های پیش‌داوری‌ها و عواطف کلیشه‌ای خصمانه را از میان ببرد. این تلاش نه به این معنی است که می‌توان مانع برخورد ملتها شد، بلکه به این معنی است که می‌توان ریشه‌ی پیچیدگی‌های روان‌شناختی و اجتماعی پیش‌داوری‌های کلیشه‌ای را دریافت و در حقیقت فقط با محو تدریجی این‌گونه ذهنیات پیش ساخته است که می‌توان برای حل و فصل تضادهای بین‌المللی و رفع علل آن‌ها راه معقول ارائه داد.

۲- منازعات میان گروهی Inner - Social Conflits

در این نوع از منازعات، احزاب، اتحادیه‌ها و نهادها یا نمایندگان آن‌ها در مقابل هم قرار می‌گیرند. این‌گونه برخوردها به این علت پیش می‌آید که نهادها به‌عنوان مجریان بخش‌هایی از جامعه وظایفی برعهده دارند که رو در روی هم قرار می‌گیرند. مثلاً بارها معلمان به‌واسطه‌ی نقشی که مدرسه به‌عهده‌شان قرار داده نه به‌عنوان یک فرد بلکه به‌عنوان مسؤول تعلیم و تربیت، شاگردانشان را ناکام می‌کنند و عواطف خصمانه‌ی آن‌ها را برمی‌انگیزانند. یا یک نفر مسؤول در چارچوب یک نظام اقتصادی یا انتظامی یا اداری بارها و بارها با پرسنل تحت امر خود وارد روابطی می‌شود که پر از کشمکش است. این‌گونه برخوردهای میان گروهی به‌وسیله‌ی اعمال «قدرت ساختاری» شرطی می‌شود و به‌همین دلیل باید از قلمرو پرخاشگری‌های درون فردی inter - personal aggresseion متمایز شود. (یوهان گالتون، ص ۸۵ سطر ۲۳)

به‌نظر می‌رسد که امید به یک جامعه‌ی بدون تضاد، یک ایده‌آل است. لذا ناچاریم در حین این‌که به‌مردم یاد می‌دهیم از منافع خود دفاع کنند در عین حال به‌آنان می‌آموزیم ناکامی‌ها را تحمل نمایند و الا متهم می‌شویم که به‌آنان درس تسلیم بودن می‌دهیم. باید تا جایی که امکان دارد ساختارهای تسلط‌گرایی جامعه را که موجب

ناکامی و پرخاش می‌شود، اصلاح کنیم و امتناع از منازعات را پشتیبانی نماییم.

از طرف دیگر باید از شرایطی که مؤسسات و ساختارهای اجتماعی خاصی برای رفتارهای فاقد ناکامی ارائه می‌دهند، استفاده مطلوب نماییم. مثلاً ممکن است دموکراتیک کردن اقتصاد منجر به کاهش برخوردها گردد. البته شرط این است که اولاً کارفرمایان را در مدیریت‌هایشان توانا سازند و پرسنل نیز تربیت شوند که از حق مشارکتشان به‌خوبی استفاده نمایند. حال اگر مشارکت بدون تجربه و مسؤولیت باشد، سیاسی‌کاری Politicization به‌میان می‌آید و تضاد را تشدید می‌کند. حتی در درون ساختارهای مؤسسات موجود، رؤسا در تجارت‌خانه‌ها و معلمان در مدرسه باید وظایفشان را به‌روش‌های کاملاً متفاوت از آنچه معمول است انجام دهند. آن‌ها باید بیاموزند که شیوه‌ی ارشادی و یا شیوه‌ی قابل قبول اجتماعی دیگری به‌کار ببرند. در این صورت باعث ایجاد حداکثر رضایت خاطر و حداقل ناکامی یا پرخاشگری می‌گردند. باید با تعلیم و تربیت افراد نوبالغ و بالغ و نیز با روشن کردن ساختارهای اجتماعی در جهت جلوگیری از برخوردهای درون - اجتماعی روابط بین فردی را اصلاح نماییم.

امروزه روش‌های قابل تعلیمی برای نیل به‌اهداف زندگی صلح‌آمیز، حاصل آمده که از آن جمله تربیت انعطاف‌پذیری Sensitivity Training و گروه پویایی‌ها Group dynamics است. قابل ذکر است که تضمین صلح میان گروهی فقط با همگامی اهداف سیاسی - اجتماعی ocio-political میسر می‌گردد. تربیت برای صلح فقط در درون یک چهارچوب تربیت سیاسی جامع که راهگشای هنجارهای سیاسی - اجتماعی اساسی باشد، موفق خواهد بود. به‌همین دلیل نمی‌توان نظریه‌های ایدئولوژیکی را مورد اغماض قرار داد.

۳- منازعات بین فردی Internal - human conflict

تعریف برخوردهای بین‌المللی متمایز از تعریف برخوردهای «درون - گروهی» و متمایز از تعریف منازعات «بین فردی» است و مقابله با هریک از آن‌ها ضرورت دارد. اما همیشه این‌مقابله آسان نیست. زیرا برخوردهای درون گروهی به‌ندرت به‌برخوردهای بین‌المللی بدل می‌شود. اما تمایز تضادهای «بین فردی» با



تضادهای «درون گروهی» دشوار است. زیرا مردم در برخورد‌هایشان به‌عنوان کارگزاران مؤسسات عمل نمی‌کنند، بلکه به‌عنوان اشخاصی که رفتار خود را به‌طور انفرادی در کنترل دارند عمل می‌کنند. رفتار انسان حتی در موقعیت‌هایی که از طرف گروه تحت کنترل است، زیر نفوذ ویژگی‌های شخصی‌اش قرار دارد. مثلاً ارتباط رانندگان در جاده‌ها از این مقوله است که از طریق آیین‌نامه‌ی رانندگی، هنجارهایی به‌دست آورده‌اند ولی ویژگی‌های شخصی آن‌ها از جمله خودخواهی، تعجیل، خستگی، جنون سرعت، بی‌دقتی و غیره موجب بروز رفتارهای ناهنجار در جاده‌ها می‌شود و برخوردهای خشونت‌آمیزی را برمی‌انگیزد است. اگر در دوران کودکی اعتماد به‌نفس به‌شکل خودنگهداری (Self - control) به‌وجود نیامده باشد، حذف پرخاشگری از طریق رهنمودهای محدود یا وسیع در ترافیک جاده‌ها مقدور نخواهد بود.

با این توصیف، با رشد شخصیت مناسب (نه افراطی)، توانایی تحمل ناکامی زیادتر شده و توانایی برقراری ارتباطات انسانی قوی‌تر می‌گردد و از طریق منش «خودنگهداری» منتزعات بین فردی کاهش می‌یابد. اگر قرار است تربیت نقشی در کاهش منازعات بین فردی داشته باشد باید طوری اجرا شود که بروز تمایلات «دیگرآزاری» Sadistic «خودآزاری» masochistic و تمایلات «خودشیفتگی» narcissistic - attitudes را در انسان‌ها متوقف سازد.

۴- آشتی با خود Paace with himself

«با خود در صلح زندگی کردن» آخرین و نه کم بهاترین دست‌آورد صلح میان فردی است. تربیت برای صلح زمانی به‌توفیق پاینده دست می‌یابد که هدفش هدایت انسان به‌سوی «آشتی باخود» باشد. آشتی با خود در افراد مسن‌تر نتیجه هویتی است که از خود ساخته‌اند. صلح در معنی اخیر ایجاد یک نظم درونی است. در نتیجه فرد تربیت یافته هنجار، خودپنداری‌ها، باورها، هدف‌ها و کارهایش خالی از کشمکش و دارای آرامش است. آن آرامشی که توسط حضرت مسیح (ع) به «تمام افراد خیرطلب» اعلام گردیده و کاتولیک‌ها در عشای ربانی آن را طلب می‌کنند.

نتیجه:

از مرور مطالب ذکر شده درمی‌یابیم که طیف تربیت برای صلح

چهار وجه دارد:

۱- تربیت برای صلح بین ملت‌ها.

۲- تربیت برای صلح میان گروه‌های اجتماعی.

۳- تربیت برای صلح بین افراد.

۴- تربیت برای صلح برای آشتی با خود.

لذا لازم می‌آید برای انجام تربیت ذکر شده اقدامات زیر صورت

پذیرد:

الف - مربیان با یکدیگر همکاری کنند.

ب - فعالیت‌های صلح‌پژوهی با استعانت از روان‌شناسی

اجتماعی صورت پذیرد.

ج - رفتارهای صلح‌جویانه به‌اطفال و بزرگسالان عملاً آموزش

داده شود.

در حقیقت مسؤولیت اصلی برای ایجاد حالت‌های صلح‌آمیز

برعهده‌ی مربیان است و آنان ناگزیرند افراد را از پیش شرط‌های

اجتماعی بین‌المللی آگاهی دهند و افراد را براساس رفتارها و

تمایلاتی که مبنای صلح‌آمیز داشته باشند پیورند.

البته این خود انسان فرهیخته و روشن‌فکر است که با رفتارهای

فردی و اجتماعی و سیاسی خود مسؤولیت تحقق صلح را به‌دوش

می‌کشد.

حکایت

با طایفه‌ی بزرگان به‌کشتی در نشستنه بودم. زورقی در پی ما غرق شد. دو برادر به‌گردابی درافتادند. یکی از بزرگان گفت ملاح را که بگیر این هر دوانرا، که به‌هر یکی پنجاه دینارت دهم. ملاح در آب افتاد و تا یکی را برهانید آن دیگری هلاک شد. گفتم بقیه عمرش نمانده بود ازین سبب در گرفتن او تأخیر کرد و در آن دگر تعجیل. ملاح بخندید و گفت آن‌چه تو گفتی یقین است و دگر میل خاطر برهانیدن این بیشتر بود که وقتی در بیابانی مانده بودم او مرا بر شتری نشانده و ز دست آن دگر تازیانه‌ای خورده‌ام در طفلی. گفتم صدق الله من عمل صالحاً فلنفسیه و من أساء فعلیها.

تا توانی درون کس مخراش

کاندرین راه خارها باشد

کار درویش مستمند برآر

که ترا نیز کارها باشد

گلستان سعدی



شماره ۱۵

پاییز

۱۳۸۱

